



## نگاهی به کتاب دستور زبان فارسی (۱)

### چکیده

مقاله‌ی حاضر «نگاهی به کتاب دستور زبان فارسی (۱)» تألیف آقایان «دکتر نفی و حیدریان کامیار و خلامرضا عمرانی» است. نگارنده ضمن بررسی مطالب این کتاب، برخی نکات آن را توضیح و گسترش داده‌اند. در بخش‌هایی از این مقاله ایرادهایی به کتاب وارد دانسته و راه‌حل‌هایی برای تکمیل آن پیشنهاد کرده است. ایرادها در این موارد است: تعریف و تشخیص مسند، فعل‌های مفعول‌خواه، بن فعل، فعل مرکب و راه‌های تشخیص آن، گروه اسمی و صفت مرکب مشتق.

### واژگان کلیدی

مسند، فعل اسنادی، جمله‌های سه‌جزئی با مفعول، بن ماضی و مضارع، افعال لحظه‌ای، افعال تداومی، افعال لحظه‌ای-تداومی، فعل مرکب، فعل ساده و پیش‌وندی، عبارت فعلی، گروه اسمی، هسته و وابسته، نشانه‌های جمع، صفت مشتق مرکب.

### معرفی نویسنده

دکتر خیرالله محمودی عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز و تربیت دبیر کازرون و مدرس دانشگاه است که مقالاتی چند از وی چاپ شده است.

۱- یکی از مباحث اصلی این کتاب تعریف مسند است: «مسند گروه اسمی است که فعل اسنادی برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد؛ مانند: علی مریض شد. هوا ابری است» (ص ۱۶)

بر اساس این تعریف، مسند با فعل اسنادی (ربطی) می‌آید و مثال‌های

ذکر شده مؤید این موضوع است، اما مثال‌های دیگر برای جمله‌های سه‌جزئی با مسند در صفحات ۲۰ و ۲۱ با این تعریف مغایرت دارد؛ از جمله: «خواجه نظام‌الملک، غزالی را زین‌الدین و شرف‌الائمه می‌خواند»، «اسفندیار خود را هم تراز رستم می‌بیند»، «تاریخ شروع نشر معاصر را انقلاب مشروطه می‌دانیم». در این مثال‌ها کلمات «زین‌الدین و شرف‌الائمه»، «هم تراز» «انقلاب مشروطه» دارای نقش مسندی هستند، در صورتی که فعل‌های می‌خواند، می‌بیند و می‌دانیم غیر اسنادی (ربطی) هستند؛ بنابراین شایسته است نقش این کلمات را با توجه به فعل آن‌ها «مفعول دوم» یا «تعیین» بدانیم.

۲- در صفحه‌ی «۱۶» از مصدرهایی که جمله‌های سه‌جزئی با مفعول می‌سازند، بحث شده است؛ مثل «انداختن، برافراشتن، بوسیدن، تکاندن و...»

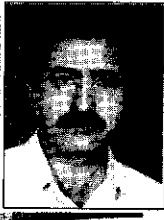
مصدر «تکاندن» از نظر ساختاری با بقیه‌ی مصدرهای گذرا متفاوت است؛ زیرا مصدر اصلی آن، «تکیدن» ناگذر است و با تکواژ «ان» گذرا شده است؛ بنابراین بهتر است این مصدر در این قسمت ذکر نشود.

۳- در صفحه‌ی «۳۶» از شیوه‌ی ساختن بن مضارع و ماضی بحث شده است: «در زبان فارسی بن مضارع اصل است و بن ماضی از آن ساخته می‌شود. بن مضارع نیز این‌گونه ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب»: بنویس = نویس».

مؤلفان محترم در ادامه‌ی این بحث به طریق دیگری از ساختن بن ماضی اشاره کرده‌اند و گفته‌اند: «بن ماضی این‌گونه ساخته می‌شود: مصدر فعل بدون علامت مصدر (ن) مثال: دیدن = دید» سپس در ادامه، ساختن بن ماضی به صورت باقاعده و بی‌قاعده را مطرح کرده‌اند که یادگیری آن برای دانش‌آموزان و دانش‌جویان مشکل است.

به نظر می‌رسد که در طریقه‌ی ساختن بن ماضی نوعی ناهمگونی و آشفتگی وجود دارد؛ زیرا برای ساختن آن، دو روش مطرح گردیده و هر دو با هم ذکر شده است؛ لذا شایسته است برای ساختن بن ماضی همان روش دوم، یعنی مصدر بدون علامت مصدر (ن) انتخاب شود که روشی اصولی و پذیرفته شده است؛ حتی کسانی که دستور را بر اساس دستور علمی و توصیفی مطرح کرده‌اند همین روش دوم را برگزیده‌اند؛ مثلاً در کتاب «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» آمده است: «... چنانچه مطابق فرمول اول علامت مصدر؛ یعنی واژک «-an») را از مصدر حذف کنیم، ستاک گذشته به دست می‌آید؛ مانند: خوردن-ن = خورد (ستاک گذشته)»<sup>۱</sup>

۴- در صفحه‌ی «۳۹» درباره‌ی فعل‌های دو یا چند مصدری که بن ماضی



❖ دکتر فیرالد محمدی

فعل های ماضی - که بدون شناسه آمده اند - فرقی ندارند.

۶- در صفحه ۴۲ برای تشخیص افعال لحظه ای، تداومی و لحظه ای - تداومی دو روش ذکر شده است.

الف: برای تشخیص افعال تداومی از افعال غیر تداومی (لحظه ای و لحظه ای - تداومی) مضارع مستمر یا ماضی مستمر آن ها را در نظر می گیریم.  
ب: برای تشخیص افعال لحظه ای - تداومی از افعال تداومی و لحظه ای، ماضی نقلی آن ها را در نظر می گیریم.

ملاحظه می کنید که برای تشخیص افعال «لحظه ای - تداومی» از «تداومی» می توان از دو روش استفاده کرد؛ بنابراین اگر مقصود مؤلفان محترم این است که هر دو روش یکسان است، بهتر بود در یک بند این مطالب را ذکر می کردند تا برای مخاطبان ساده تر باشد و اگر منظور آن ها جز این است، چه تفاوتی در آن ها دیده می شود؟

۷- فعل مرکب: یکی از مباحث مهم این کتاب، مبحث فعل مرکب است که صفحه ۵۹ تا ۶۱ کتاب به آن اختصاص یافته اما در تعریف و شناخت آن ابهام وجود دارد. متأسفانه شناخت فعل مرکب به روش مطرح شده در این کتاب، در دبیرستان ها نیز تدریس می شود و برای دبیران و دانش آموزان مشکلاتی به وجود آورده؛ بنابراین لازم است این مبحث به صورت مفصل نقد و بررسی شود.

در ابتدا، تعریف فعل مرکب و طریقه شناخت آن را از دیدگاه مؤلفان محترم این کتاب نقل می کنیم، سپس با توجه به دیدگاه های دیگر دستور نویسندگان، آن را نقد و بررسی می کنیم. در این کتاب آمده است:

«اگر پیش از فعل ساده یا پیش وندی یک یا چند تکرار مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه حاصل فعل مرکب است؛ مثل: حاصل کرد، دریافت کرد، دل بست. در زبان فارسی بعضی از فعل های ساده به دو جزء تجزیه می شوند؛ یک جزء نقش مفعولی یا مسندی دارد و جزء دیگر یک فعل عمومی است با معنایی اندک، مانند: کوشید، کوشش کرد، خراشید، خراش برداشت... اما مجموع دو جزء الزاماً فعل مرکب نیست، بلکه مرکب بودن فعل ضوابط دیگری دارد؛ مثلاً در «کوشش کرد»، «کوشش» مفعول است.»

### طریقه شناخت فعل مرکب

وقتی دو کلمه با هم ترکیب می شوند، تشکیل یک واحد می دهند و دیگر جزء اول گسترش پذیر نیست؛ مثلاً کلمه «رود» اسم ساده است و به تنهایی گسترش پذیر؛ «رود بزرگ»، «رودی...» اما وقتی با خانه ترکیب می شود، کلمه مرکب است و نمی توان گفت «رود بزرگ خانه». همین نکته در فعل مرکب هم صادق است؛ مثلاً می گویم «سعادتی به من دست داد»، «دست داد» در این جمله مرکب است و نمی توان آن را گسترش داد و گفت

آن ها با افعال با قاعده مطابقت دارد، مثال هایی آمده که با همدیگر هم خوانی ندارد؛ از جمله:

بن مضارع	بن ماضی با قاعده	بن ماضی بی قاعده
ره	رهید	رست
شنو	—	شنید / شنفت
گذار	گذارد	گذاشت
گمار	گمارد	گماشت
مان (مانستن)	ماند / مانست	—

در این مثال ها برای بن مضارع «شنو» بن ماضی با قاعده ذکر نشده است، در صورتی که با دیگر بن های مضارع که بن ماضی با قاعده دارند، تفاوتی ندارد؛ یعنی با بن های «گذار + د» «گمار + د»؛ بنابراین «شنو» هم می تواند به صورت «شنو + د» بن ماضی داشته باشد. هم چنین برای بن ماضی «مان» به معنی «شبهه بودن» دو بن ماضی کنار هم قرار داده شده است: «ماند» که در معنی شبهه بودن کاربرد ندارد و «مانست» که علت بن ماضی با قاعده بودن آن مشخص نیست.

۵- در شیوه ی ساختن انواع ماضی و مضارع نوشته شده:

مثال ۲:

ماضی ساده = بن ماضی + شناسه های ماضی  
ماضی استمراری = می + گذشته ساده ← می گفتم  
بعید = صفت مفعولی + بود + شناسه های ماضی  
مضارع اخباری = می + بن مضارع + شناسه های مضارع

همان گونه که ملاحظه می شود، مؤلفان محترم برای شناسه ها عنوان ماضی و مضارع آورده اند؛ یعنی دو نوع شناسه را مطرح کرده اند: شناسه های ماضی و شناسه های مضارع، در صورتی که شناسه های فعل در ماضی و مضارع یکسان و عبارتند از: «م، ی، د، ید، ند»؛ تنها سوم شخص مفرد بعضی ماضی ها شناسه نمی گیرد. این موضوع در صفحه ۳۶ همین کتاب نیز قید شده است: «شناسه های فعل ماضی و مضارع جز در سوم شخص مفرد یکسان است، شناسه ی سوم شخص مفرد مضارع «د» و سوم شخص مفرد ماضی به جز ماضی التزامی صفر (Ø) است.» نویسندگان محترم پنداشته اند که چون سوم شخص مفرد ماضی شناسه نمی پذیرد و با علامت صفر (Ø) نشان داده می شود، پس با هم متفاوت هستند و صفر (Ø) را یک نوع شناسه ی فعل در نظر گرفته اند.

در همین صفحه برای سوم شخص مفرد ماضی ساده، استمراری نقلی، بعید نقلی و مستمر نقلی یعنی «گفت»، «می گفته است»، «گفته بوده است»، «داشته می گفته است» - که بدون شناسه به کار رفته اند - نشانه ی صفر (Ø) نیامده، در حالی که این صیغه ها با صیغه های سوم شخص مفرد و دیگر

«سعادت بی من دستی داد» اما «کوشش کرد» فعل مرکب نیست؛ زیرا می توان گفت «کوشش ها کرد»...

فعل در صورتی مرکب است که:

**الف:** هم کرد (فعل عمومی) آن با کلمه یا کلمات پیش از خود رابطه ی نحوی نداشته باشد؛ یعنی کلمه ی همراه فعل، مفعول، مسند... نباشد.

**ب:** جزء پیشین گسترش پذیر نباشد. اگر بتوان برای آن وابسته هایی از قبیل «ی» نکره، «ها» جمع، «تر»، صفت و یا مضاف الیه آورد، فعل مرکب نیست... (۵۹-۶۱)

با توجه به این توضیحات می توان نتیجه گرفت:

اولاً فعل مرکب با جزء پیشین خود یک معنای جدید می سازد، ثانیاً جزء پیشین فعل مرکب حذف نمی شود؛ زیرا اگر حذف شود، فعل مفهوم خود را در جمله از دست می دهد.

اکنون دیدگاه های دیگر دستور نویسندگان را که به نوعی بر مبنای دستور زبان علمی و توصیفی نگاشته شده است، نقل می کنیم. در کتاب تاریخ زبان فارسی درباره ی فعل مرکب آمده است:

**الف:** «اصطلاح فعل مرکب را به افعالی اطلاق می کنیم که از دو کلمه ی مستقل ترکیب یافته اند، کلمه ی اول اسم یا صفت است و تغییر نمی پذیرد؛ یعنی صرف نمی شود. کلمه ی دوم فعل مرکب که صرف می شود، آن را «همکرد» می خوانیم. اطلاق فعل مرکب به این گونه کلمات از آن جهت است که از مجموع آن ها معنای واحدی دریافت می شود. هرگاه دو کلمه از این انواع - که ذکر شد - دو معنی را به ذهن القا کند؛ یعنی هر یک از اجزا معنی مستقل و اصلی خود را حفظ کرده باشند، اصطلاح فعل مرکب به آن ها درست نیست... مثال: خراب ساختن در مثال های زیر:

«به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت

بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد»

در این شعر فعل مرکب «خراب خواهم ساخت» دارای معنی واحدی است... اما در عبارت «دیوار ساختن» دو معنی جداگانه وجود دارد. مفهوم دیوار، مفهوم ساختن...» سپس در ادامه ی این بحث چند مثال ذکر می شود: «شتاب کرد»، «آرایش کرد»

«هرگاه جزء اول فعل مرکب اسم باشد، رابطه ی کلمه ی واقع میان دو جزء با فعل یکی از این انواع است:

**الف:** کلمه ی میانی صفت جزء اول و در حکم قید است؛ مثل: «شکر بسیار کرده»، «کوشش فراوان کرد».

**ب:** کلمه ی میانی اسم است و متمم یا مضاف الیه جزء اول است، در این جا این کلمه در حکم مفعول فعل مرکب است؛ مثل: «کشف الاسرار کرد»؛ یعنی «اسرار را کشف کرد»، «حکایت رنج مفارقت کرد» یعنی رنج مفارقت را حکایت کرد...

و هرگاه مفعول جمله ضمیر پیوسته باشد، به اسم اضافه می شود و میان دو جزء قرار می گیرد؛ مثل: «کشفش کردم»، «محرورم کرد».

هرگاه «ی» نکره میان اسم و همکرد فاصله شود در این صورت به نظر می آید که حالت نکره بیشتر متعلق به مفهوم کلی فعل مرکب باشد؛ مثل «من به او درسی دادم»، «با هم گفت و گویی داشتیم»

ملاحظه می کنید که در این بحث جزء پیشین فعل مرکب به وسیله ی مضاف الیه، ضمیر متصل، صفت... گسترش پذیر است و آنچه برای شناخت

فعل مرکب بیان شده، کاملاً با گفته های مؤلفان محترم این کتاب مغایرت دارد. این در حالی است که در تعریف فعل مرکب با هم اختلافی ندارند؛ بنابراین با توجه به ساختار جمله در زبان فارسی دیدگاه مطرح شده در کتاب تاریخ زبان فارسی منطقی تر به نظر می رسد.

**ب:** دیدگاه دوم

در کتاب دستور زبان فارسی بر پایه ی نظریه ی گشتاری درباره ی فعل مرکب آمده:

راه تشخیص فعل مرکب از ترکیب های نحوی یاد شده [کتاب خواندم، پیراهن می دوزد] این است که اگر گروه اسمی از ترکیب نحوی بالا حذف شود، فعلی باقی مانده باز همان معنی اصلی در ترکیب نحوی را دارا خواهد بود به این معنی که فعل های «می دوزد، خواندم» به تنهایی نیز به معنی واژگانی خود اشاره می کند در حالی که اگر پایه از فعل مرکب حذف شود، عنصر فعلی باقی مانده، معنی خاصی را که در فعل مرکب داراست، دیگر نخواهد داشت؛ مثلاً معنی «داده است» به تنهایی برابر معنی آن در فعل مرکب «فریب داده است» نیست. احتمالاً منظور برخی از دستور نویسندگان از این که به معنی یک پارچه ی فعل مرکب اشاره کرده اند، همین تلفیق معنایی دو سازه ی آن بوده است. استقلال معنایی پایه در فعل مرکب این امکان را به وجود می آورد که از لحاظ نحوی نیز می تواند از راه پیوند با وابسته های نحوی مناسب، به صورت دو یا چند واژه ظاهر شود؛ مانند نمونه های زیر:

«او را فریب سختی داد»، «احمد اظهار خوش حالی بسیاری کرد»، «زهر را خرید خوبی کرد»

بر عکس دسته ای از فعل های مرکب نیز هستند که یک پارچگی بیشتری دارند؛ مانند نمونه های زیر:

«دامن زدن»، «سر زدن»، «دل بستن»...

یادآوری می شود که در همه ی فعل های مرکب متعددی، ممکن است مفعول صریح به صورت یک ضمیر متصل پس از پایه ظاهر شود؛ مانند:

«آزارش دادند»، «تحملش کردم»، «سیاهش کرد»، «راهشان دادم». در این دیدگاه نیز، طریقه ی شناخت فعل مرکب و نشانه هایی که برای آن ذکر شده است، با آنچه مؤلفان محترم برای شناخت فعل مرکب ذکر کرده اند، کاملاً متفاوت است در حالی که این دیدگاه با نظریه ی قبل درباره ی شناخت فعل مرکب هم خوانی دارد.

بر این اساس، مطالبی که در صفحات پیشین این کتاب به عنوان فعل ساده ذکر شد، اشتباه است؛ از جمله:

«طاعت شش هزار ساله ی شیطان، او را مغرور ساخت» (ص ۱۶)

«رفاه طلبی، تمدن های کهن را نابود می کند» (ص ۴۹)

در جملات فوق برای کلمات «مغرور» و «نابود» نقش مسندی ذکر شده است. با توجه به توضیحاتی که درباره ی فعل مرکب با دیدگاه های مختلف گفته شد، افعال «مغرور ساخت» و «نابود می کند» فعل مرکب هستند و جزء پیشین آن ها یعنی «مغرور» و «نابود» نقش نحوی نمی پذیرند. در نظر گرفتن نقش برای کلمات فوق حتی با توضیحاتی که مؤلفان محترم این کتاب درباره ی شناخت فعل مرکب آورده اند، سازگار نیست؛ یعنی کلمات «نابود» و «مغرور» قابل گسترش نیستند. نمی توان گفت «مغروری ساخت»، «مغرورها ساخت»، «مغرور بسیار ساخت» و «نابودی می کند»، «نابودها می کند»، «نابود بسیار می کند».

۸- در صفحه‌ی ۶۲ ترکیباتی مثل «به حساب آوردن»، «به شمار رفتن»، «به هدر رفتن»... به عنوان فعل مرکب ذکر شده است، در صورتی که این ترکیبات عبارت فعلی اند؛ زیرا به فعل‌هایی که جزء پیشین آن‌ها حرف اضافه و اسم یا صفت یا... باشد، عبارت فعلی می‌گویند. در تعریف این گونه فعل‌ها آمده:

«اصطلاح عبارت فعلی به دسته‌ای از کلمات اطلاق می‌شود که از مجموع آن‌ها معنی واحدی حاصل شود». غالباً معادل با مفهوم یک فعل ساده یا یک فعل مرکب است... و دارای شرایط ذیل است:

الف: بیش از دو کلمه باشد.

ب: یکی از مجموع کلمات عبارت، حرف اضافه باشد.

ج: مجموع عبارت، معنی مجازی داشته باشد؛ مثل «از پا در آوردن»<sup>۹</sup>

۹- در تعریف گروه اسمی در این کتاب آمده:

«گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته درست می‌شود که می‌تواند یک یا چند وابسته نیز بگیرد. وجود وابسته اختیاری است؛ به عبارت دیگر اگر اسم وابسته هم نگیرد، گروه اسمی است؛ چون بالقوه می‌توان برای اسم وابسته یا وابسته‌های متعدد آورد» (ص ۶۸)

در تعریف فوق دو اشکال وجود دارد:

الف: وقتی می‌گوییم اسمی هسته است که وابسته در کنار آن باشد؛ به عبارت دیگر زمانی مفهوم هسته برای اسمی عینیت پیدا می‌کند که وابسته همراه با آن ذکر شود.

ب: در این تعریف گفته شده چون اسم بالقوه می‌تواند وابسته بگیرد پس بدون وابسته هم گروه اسمی است. آیا معیار تشخیص نوع کلمه در زبان، کاربرد آن است یا حالت نهفته‌ای که در آن وجود دارد؟ یقیناً خصوصیات یک کلمه باید بیان شود تا بتوان درباره‌ی آن قضاوت کرد، در غیر این صورت می‌توان درباره‌ی نوع یک کلمه قضاوت‌های گوناگونی کرد؛ مثلاً در جمله‌ی «کودک مادرش را دوست دارد» اگر گفته شود «کودک» چه نوع اسمی است، با توجه به تعریف فوق می‌توان گفت:

کودک = اسم معرفه، نکره، جامد، مشتق، مفرد، جمع، موصوف، مضاف؛ زیرا این کلمه بالقوه می‌تواند همه‌ی این خصوصیات را داشته باشد.

۱۰- درباره‌ی خصوصیات صفت در این کتاب آمده:

«... چنان که گفتیم هر صفتی اگر وابسته‌ی اسم نباشد و یکی از نقش‌های اسم را بپذیرد، گروه اسمی است؛ مثال: «سیر از گرسنه خبر ندارد»، «هوا سرد است» (پاورقی ص ۷۱)

در مثال‌های مذکور نوعی تفاوت وجود دارد که احتمالاً مؤلفان محترم به آن توجه نکرده‌اند. در مثال اول کلمات «سیر» و «گرسنه» را می‌توان اسم نامید؛ زیرا جانشین موصوف شده‌اند؛ یعنی به صورت «انسان سیر»، «انسان گرسنه» بوده است که موصوف‌های آن‌ها حذف شده است. اما در مثال دوم، کلمه‌ی «سرد» صفت است نه اسم؛ زیرا نمی‌توان برای آن در این جمله موصوفی آورد.

۱۱- در صفحه‌ی ۷۷ درباره‌ی نشانه‌های جمع آمده:

الف: «یات»

«این نشانه‌ی جمع نیز خاص واژه‌های عربی است؛ مانند «عملیات»، «شرعیات»، «ریاضیات»، «تجربیات»، «مثنویات»...»

به نظر می‌رسد که نشانه‌ی جمع در این کلمات «ات» باشد؛ زیرا اگر

نشانه‌ی جمع از آخر اسم جمع حذف شود، باید مفرد آن باقی بماند در حالی که در این کلمات این قانون صدق نمی‌کند؛ مثلاً ریاضیات = ریاض + یات، تجربیات = تجرب + یات، مثنویات = مثنو + یات. به این نکته باید توجه داشت که مفرد این کلمات اسم منسوب عربی با یاء مشدد است؛ یعنی «ریاضی»، «مثنوی»، «تجربی»، «شرعی»، «عملی» اما در فارسی آن را به صورت مخفف می‌خوانند.

ب: نشانه‌ی دیگر جمع «کان» می‌باشد مثل واژه‌ی «نیا» که می‌شود «نیاکان». درباره‌ی این کلمه باید گفت که پهلوی کلمه‌ی «نیا»، «نیاک یا نیاگ» بوده است که در فارسی دری واک آخر آن حذف شده است؛ مانند:

«نامه = نامگ، جامه = جامگ، خانه = خانگ» و هرگاه پسوندی به آن‌ها اضافه شود، دوباره واک حذف شده اضافه می‌شود؛ مثلاً خانگی، جامگان، نیاکان. پس «ک» در کلمه‌ی «نیاکان» جزء اصلی کلمه است و پسوند جمع در این کلمه «ان» می‌باشد.

۱۲- مؤلفان محترم در تعریف صفت مشتق مرکب در این کتاب گفته‌اند: «صفت مشتق مرکب آن است که ویژگی‌های مرکب و مشتق را با هم داشته باشد» (ص ۸۲)

با توجه به این تعریف، بعضی از مثال‌ها سازگار نیست؛ مثلاً «دست و دل باز»، «خوش آب و رنگ»، «خانه به دوش» مگر این که «و» در بین این ترکیبات به عنوان یک تکواژ وابسته در نظر گرفته شود تا کلمه مشتق شود که این هم بعید به نظر می‌رسد.

در همین قسمت ترکیب «چاق و چله» به عنوان صفت مشتق مرکب ذکر شده که اشتباه است؛ زیرا کلمه‌ی «چله» از اتباع است و معنی خاصی ندارد.

۱۳- در این کتاب در دو مورد غلط تایی یا چایی مشاهده شد. در صفحه‌ی «۳۳» در مثال‌هایی که برای چابه‌جا کردن مفعول آورده شده، در عبارت سوم «ایران»، در طی تاریخ، زیبایی را به تمامی از یاد نبرده است» کلمه‌ی «هرگز» با توجه به مثال‌های ماقبل آن حذف شده و در عبارت بعد این کلمه دوبار تکرار شده است.

در صفحه‌ی «۶۱» بند آخر «الف» فعل‌های مرکب با هم کرده‌ای زیر «کردن» فروگذار کردن... آمده است که کلمه‌ی «حاصل کردن» دوبار تکرار شده است.

#### زیر نویس

۱. ستاک، در این عبارت به جای «بن» به کار رفته است.
۲. باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۱۱۸.
۳. خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، تهران، انتشارات نشر نو: ۱۳۶۴، ج ۲، صص ۱۲۹-۱۲۷.
۴. تاریخ زبان فارسی، ج ۲، صص ۱۶۹-۱۷۰.
۵. مشکوه‌الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۴، صص ۱۵۹-۱۶۳.
۶. تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۱۷۱.
۷. تبریزی، محمدحسین بن خلف، متخلص به برهان، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۲۲ و ۲۳ پاورقی ذیل کلمه «نیا» و تاریخ زبان فارسی، ج ۳، ص ۹۲.